

---

---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعضای محترم هیأت افتاء و شورای مدیریت، برادران عزیزم! السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

از مسائلی فراوان، که به نظر خودم، باید مورد توجّه شما و همه باشد؛ و از سؤالهایی که از طرف خواهران و برادران رسیده، چندتای لازم‌تر و عمومی‌تر را، برای بحث برمی‌چینم؛ و این، در صلاحیت شما است که: به شرایط و امکانات، توجّه کنید و؛ مقدّم‌ترین را، در بین آنچه تاکنون مطرح شده؛ یا بعداً پیشنهاد می‌شود، برگزینید. اما مسائلی که در این نامه، تذکّر می‌دهم، مهمّترین اند و؛ اجرای آنها هم، وقت‌گیر نیست (هر چند بعضی، بسیار سنگین، و مستلزم جهادی سخت است).

۱- درباره‌ی ترتیب مجموعه‌های «إِخَاءِ اخْلَاقِ»، با تشاور با صاحب‌رایان، و با یک‌یک افراد هر مجموعه‌ی مورد انتخاب، جدّی‌تر اقدام کنید. لازم نیست: کارتان، در چند روز انجام شود؛ و اصلاً مقدور هم نیست. فعلاً تفهیم همان اندازه تکالیف سابق‌الذّکر به همه، کافی است. به امید هدایت و برکات الهی، توضیحات بیشتر، برای بعد، خصوصاً وقتی، برای شما یا هر یک از برادران و خواهران، سؤال‌ی پیش آید.

۲- بیاد دارید که: درباره‌ی «عَرَقِيَاتِ» منطقه، و شیوه‌ی اسلامی تغییر و اصلاح فاسدها و معیوب‌ها، بحث فراوان داشته‌ایم. و نیز شرح داده‌ایم که: گاهی، بعضی از امور، مشمول «احکام ثانویه» می‌شوند و؛ حکمشان، موقتاً عوض می‌شود. و می‌دانید که: تغییر و اصلاح، کاری است دشوار، که باید فردی یا افرادی که: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، خود را، «بهرپهل» کنند، تا تدریجاً اذهان و قلوب مردم، از اسارت آن آداب و رسوم ضدّ فطرت (که همه هم از آنها می‌نالند، مگر آنها که: «يُرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ»، رهایی یابند؛ و دیگر، در ترک آن فرهنگیات زیانبار، «لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ»<sup>۱</sup>. وَ طُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ! یا خوا، خوا

---

۱- سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۴

۲- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۷

دو‌عای: «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» مان، لی قه بؤل کاو؛ به شمان له به ش نهو غه ریب گه له ذابئی. در سال‌های پیش از انقلاب، این برادران، چون مقید «بد نامی!» نبودم، در مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد، بعضی از ناسالم‌های عرف را، حذف یا اصلاح می‌کردم؛ و می‌دیدم که: تدریجاً «فشار و حرج» رها کردن نادرست‌ها و برگشتن به سوی موازین فطری اسلام، بر بعضی باشهامت، کم می‌شود؛ و دیگران نیز کم‌کم شهامت پیدا می‌کنند. اما اکنون می‌شنوم که: متأسفانه، این فتره‌ی پردردسر برای کردستان، همّت‌ها را، از اعتنا به این مسائل برگردانده؛ و بعضی از زشت‌ترین «محرّمات عمومی» با قباحت تمام، دوباره رواج یافته است!

خواهرانم برادرانم! اگر حالا خودم بیرون بودم، باز آماده بودم: پیه‌ی این حرج‌ها را «عملاً» به تن بمالم. اما چون از میدان عمل دورم، ناچارم به تنها «گفتن و نوشتن» از دور اکتفا کنم؛ و حرج و مشقّت «به‌ریه‌ل شدن» را، به گردن شما: - هم مسیرانم - بیندازم. دیگر لازم نمی‌دانم: بعد از آن همه حرف‌های گذشته در این زمینه، و بعد از ستایش‌ها و بشارت‌های فراوان قرآن و حدیث، مثلاً: تنها «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ<sup>۲</sup>» و «طُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ»، برای تشویق - شما آرزومندان پیروی از مکتب قرآن - به تحمّل «حرج» جهاد با مفاسد فرهنگ، باز بحث کنم.

یکی از این عرفیّات، «مراسم عزا» است که منکرات غالباً حرام رایج در آن، یکی - دوتا نیست. قبلاً این نکته‌ی مهمّ را بگویم که: دائر کنندگان بدعت‌ها و آداب زیانبار، معمولاً «مستکبران» اند و تأییدگراشان. زیرا همیشه در صددند از هر حادثه‌ای خوش یا ناخوش، برای «ماقول» شدن بیشتر استفاده کنند، از ترتیب دادن سفره‌های رنگارنگ برای زنده‌ها، تا ساختن و پیراستن «مقبره‌های پر زرق و برق» برای مرده‌ها (همانند: ساختن کاخ‌ها، و سوار شدن در ماشین‌های چندین میلیونی و، پوشیدن لباس‌های چندین هزار تومانی و امثال اینها). و مردم ظاهربین و کم‌مایه هم، کم‌کم، به تقلید از این «وه‌یشومه»‌ها می‌افتند؛ تا بالاخره، فسادی، در جامعه، جزو فرهنگ می‌شود (و عجیب‌تر اینکه: برای پیشوایان بزرگوار دین هم - که تمام

۱- سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۷۴

۲- اگر توضیحات این موضوع که: «چرا گاهی «هدایت و اضلال» و امثال اینها، به پروردگار نسبت داده می‌شود؟»، فراموش شده باشد، یادآوری کنید تا - به امید خدا - بعداً بنویسم.

جهادشان، برای آزادسازی خلق فریب خورده، از زنجیرهای فرهنگ‌های نکبت‌بار استثماری بوده - این آداب ضدّ راه خودشان، بکار برده می‌شود، مانند ساختن بارگاه‌های سراسر تجمل و زر و زیور، و مانند برگزاری مراسم چله و سالگرد، و امثال این‌ها! که گاهی، پیشروان این بی‌ادبی‌ها، خود همان استعمارگران‌اند، برای هم تثبیت و هم توجیه کاخ‌ها و تجملات خودشان، و هم محبوب و محترم ساختن رنگ و روهای اشراقیت در چشم و دل مسلمانان - مسلمانانی که به اقتضای بینش اسلامی‌شان باید زرق و برق‌های «ماقولاته» را، لگه‌های رسوایی بر چهره‌ی جامعه، و خود «ماقولاتان» را، دشمنان بشریت بدانند -؛ و گاهی هم، مردم‌اند، برای رقابت، یا مقابله‌ی سطحیانه با اشراقیت‌های استکبارگران). این تذکر، کافی است برای به خود آمدن آن‌ها که می‌خواهند: بنده‌ی خدا باشند، نه «ارباب متفرقه»؛ و راه خدا را، می‌پسندند نه راه «شیاطین الإنس» را.

اما آنچه درباره‌ی مراسم عزاء، به حکم احکام اولیّه یا ثانویه، واجب‌الرّایه است؛ و اکنون به یاد می‌آید که تذکر دهم، این اموراند (اگر مسائلی دیگر نیز باشد، خودتان، با استفتاء یا بدون آن، درباره‌شان تصمیم بگیرید): «۱» - اگر برای کسی، آسان باشد، بهتر است که: اصلاً برنامه‌ی عادی زندگی را، به هم نزنند. اگر نشد، اجازه دارد: حداکثر تا «سه روز»، برنامه‌اش را به هم بزند؛ اما نه با هفته یا چله یا سال، و نه با تغییر لباس (به رنگ سیاه یا هر رنگ تیره‌ی دیگر که در زندگی عادی پیش از مصیبت، پوشیده باشد) یا سایر محرّمات. «۲» - صاحب عزاء، حق ندارد برای غیر عائله، حتی یک لیوان آب، مصرف کند (خبر دارید که: بسیاری، با مخارج عزاء، واقعاً مصیبت‌زده می‌شوند؛ مگر اشراف، که همیشه درصددند مناسبتی پیش آید تا با ثروت بادآورده‌شان، خودنمایی کنند!). بهتر است: دیگران، برای عائله‌ی عزابار، تا سه روز، خوراک تهیه کنند و؛ آنانرا، به خانه‌ی خود ببرند. اگر بعضی از عزاباران، به خاطر ترس از عرف، توانائی انجام دادن مرتّب این برنامه را ندارند، از یک نوبت و دو نوبت غذا، شروع کنند؛ تا دیگران، اجرای وظیفه را، به حدّ مطلوب برسانند. «۳» - برای هیچ مسلمانی جایز نیست: از این غذا بخورد، مگر تنها دو «عائله‌ی بالفعل» میزبان و عزابار. «۴» - بر مسلمانان تکلیف کفائی است که تمام امور میت را تا تشییع و دفن، انجام دهند. در سایر برنامه‌های رفتن به مزار، شرکت نکنید. اگر کسی، بدون عنوان‌های رایج، و در غیر آن موعدها، و بدون

---

اعلام، به زیارت قبور برود و؛ طبق موازین دین عمل کند، اشکالی نیست. اما این روش برگزاری مراسم عزا در مساجد، اگر حالا، به دلیل ازدحامی بیش از گنجایش خانه‌ها (در حالیکه این ازدحام‌ها، غالباً غیر لازم، و حتی ناپسند است)، ضروری می‌باشد، باید چند شرط، کاملاً رعایت شود اول: ترک چای و سیگار و حتی پذیرائی با آب. اگر غیر صاحبان عزا، در خارج اصل شبستان مسجد، آب آشامیدنی آماده کنند، مانعی نیست. دوم: هنگامی که یک قاری قرآن، با صدای بلند، مشغول تلاوت است، همه، ساکت باشند؛ حتی فاتحه نخوانند. فاصله‌هایی باشد برای تسلیت و فاتحه و خداحافظی روندگان. در کردستان عراق، جایی غیر از خود مسجد، برای غیر عبادت، می‌سازند با نام «چه‌قه خانه!» که اقدامی است بسیار پسندیده. در تهران هم، کنار بعضی مساجد، سالن‌های مخصوص این قبیل مراسم، ساخته‌اند. اگر کوشش شود که این «سنت حسنه»، در جاهای دیگر هم، عملی شود، ثواب دارد. سوم: این روش استکباری بالا و پایین نشستن و سایر امتیازات استکباری را، لااقل، در مساجد، ترک و منع کنید. خبر از سنت رسول محبوب ص- دارید. چهارم: می‌دانید که: اسلام، با هر چه، مختصر نشانه‌ای از امتیازات طبقاتی و آداب اشرافی داشته باشد، مخالف است. بنابراین، برنامه‌ی ستایش از میت و خانواده‌اش را - که از همان امتیازات شرک آلود است- ترک کنید؛ و به جای آن، سنت اسلامی را زنده کنید که دعای مغفرت و رحمت است برای مرده و کسانش و همه‌ی مسلمانان؛ و استفاده‌ی با تیت خالص است از موقعیت، برای بیدارگری مردم (همانگونه که، اثر «تلقین» است، اگر به زبان مردم باشد)؛ و برای ترغیب به ترک بدعت‌های زیانبار، و برگشتن به راه و روش فطرت پسند اسلام. «۵»- در بعضی دهات، مرسوم است: تسلیت گویان، به عزاداران، کمک نقدی یا جنسی می‌کنند؛ و فکر می‌کنند: با این کمک، صرف غذا در خانه‌ی میت، برایشان، حلال می‌شود. اولاً: تنها اصل به عذاب انداختن مصیبت‌زدگان برای پذیرایی، نامشروع است. ثانیاً: خود همین «عرفی شدن» غالباً موجب ایجاد فشار بر تنگدستان می‌شود. و چه بسا، بدون رغبت، و تنها، از جبر «غصب‌الحیا»، ناچارند کمکی کنند. و قبلاً در بحث «هدیه»، راجع به حرام بودن قبول این انفاق‌ها، بحث کرده‌ایم.

---

۱- منظور این است که برای صاحبان عزا، نه زحمتی داشته باشد و نه خرجی.

۳- اگر برای دیدار خصوصی، به جایی می‌روید، به شرطی بر سفره حاضر شوید که: یک- اگر مستخدمان خانگی، هستند، آنها هم، به حسب تناسب جمع -: زنانه یا مردانه یا «جمعاً»- با شما غذا بخورند، و با حضور یکجای تمام اهل خانه، و همه مانند هم. دو- اگر همسایه‌ی فقیر دارند، خصوصاً در دهات، یا اصلاً «بودار» نپزند؛ یا در فرض توانستن، سهم کافی همسایه‌های مستمند را هم تأمین کنند. و در هر حال، خوردن همان لَبَنِيَّات و موادّ عمومی مقدور در زندگی فقرا، بهتر است. و اگر برای غیر دیدار خصوصی رفتید، در خانه‌ی کسی، اقامت نکنید؛ و به حسب شرایط، در مهمانخانه‌ها یا مساجد یا سایر اماکن عمومی مناسب، یا هر جای دیگر، سکنی گزینید. و باز، مواظب باشید: «معیون» - به معنی اعمّ - نخورید. در هر نوع «ولیمه‌ی» به معنی شامل آن، این تذکرها را رعایت کنید، با شرط اشرافی نبودن سفره، به حسب آنچه در سفره است، یا آنانکه بر سفره‌اند، و عدم تبذیر (قبلاً گفته‌ام: برای پذیرائی از مهمان، مقداری اسراف - نه تا حدّ اشرافیت، و نه با ایجاد حَرَج فراوان برای اهل خانه - مجاز، بلکه - به اقتضای خصوصیات و شرایط - مستحبّ است).

یادآوری این مسائل، هم برای اصلاح همه است؛ و هم برای الزام خودم، با پیش انداختن مدرک، به رعایت آن‌ها، اگر در آینده، در مظانّ تعلق این تکالیف قرار گرفتیم. و اکنون شما، اگر عموماً، و با اعلام، به تعهد این وظایف، همّت بندید، فشار و حرج عرف‌شکنی، بر یک‌یک‌تان، کمتر می‌شود. و همین نوشته هم، به چند دلیل، در تخفیف فشار، کمک می‌کند.

۴- در دیدار اخیر جمعی از برادران، سؤال و جواب‌هایی درباره‌ی «اجتهاد و تقلید» و غیره، پیش آمد. همه با تعاون، و کمک‌گیری از یادداشتهایی که می‌نوشتند، بکوشند، تمام بحث‌های آن جلسه را بنویسند؛ و پیش از گنجاندن در برنامه، برای تصحیح بفرستید.

۵- می‌خواستم: در جواب به سؤال‌هایی درباره‌ی تکالیف هیأت افتاء، مطالبی بنویسم. اما جوابی که به پرسش اخیر آنان است، برای همه کافی است.

۶- هر زمانی، به اشتباهات گذشته‌ام، پی برده‌ام (: اشتباهاتی که در دیگران اثر دارد)، تذکر داده‌ام. و اخیراً شرحی نوشتم که: به خلاف تصوّر بعضی از یاران، این کار، واجب است خصوصاً برای «از حجّیت افتادن». یقیناً شما هم، خصوصاً آنها‌تان که فعالیت‌ترید، اشتباه می‌کنید. (وگاهی من هم - نه از راه «غیب‌دانی یا آموزش غیبی!» - به آن اشتباهاتان پی می‌برم). آیا آن

---

اندازه، قدرت ایمان دارید که: با اخلاص و با صراحت تمام، برای دیگران، خصوصاً اگر شاگردانی دارید، برای آنان، توضیح دهید تا مشمول فوزِ «الَّذِينَ تَابُوا، وَأَصْلَحُوا، وَبَيَّنُّوا»<sup>۱</sup> گردید؟ یا برای «سبک نشدن!!»، مکتوم می‌دارید؟ یا به «تأویلات» می‌پردازید؟! یا می‌کوشید، همان اشتباهتان به همان حالت، مقبول بماند؟! درجه‌ی ایمان خود و یارانتان را، با این مقیاس، خوب می‌توانید بسنجید.

۷- از همه‌ی خواهران و برادران خواهش می‌کنم: اگر درباره‌ی مشکلی که برای مجموعه‌ی اخاء یا شوری<sup>۱</sup> یا هیأت حلّ نمی‌شود، می‌خواهند نامه‌ای به من بنویسند، تا حدّی که امکان دارد، هم خطّ، خوانا باشد؛ و هم بیان، روشن و رسا. متأسفانه، گاهی پیش آمده مطلبی را، بارها خوانده‌ام؛ و نتوانسته‌ام به دریافتم از مفهوم آن، مطمئن شوم. و یا بارها کلمه‌ای، یا جمله‌ای را مرور کرده‌ام، و نتوانسته‌ام لفظ آن یا ربط آن را درک کنم. و این امر، موجب معطلی غیر لازم من، و ضایع شدن حقّ کسانی دیگر - و یا: حتّی همه - است.

و اما در مورد نامه‌ها و سؤالات بعضی از برادران و خواهران، این مطلب را یادآوری کنم که: چون موضوع بعضی از آن‌ها، جنبه‌ی عمومیّت دارد، در این نامه‌های خطاب شورا، به آنها جواب می‌دهم، و دیگر نوشتن جواب خصوصی را لازم نمی‌دانم. و می‌دانم که خود نویسندگان هم، همین انتظار را دارند.

چند سؤال مهمّ، درباره‌ی اینها: ۱- دلیل فتوی<sup>۱</sup> به اباحه‌ی گرفتن ابرو، و امثال این آرایش‌ها برای زنان با شرط تمایل شوهر، و رعایت حدود پوشش اسلامی. ۲- دلیل فتوی<sup>۱</sup> به خواندن نمازهای دعا برای شمول مغفرت و رحمت الهی بر «اصول یا فروع» یا دیگران. ۳- دلیل فتوی<sup>۱</sup> به دعای بعد از اذان. ۴- بیان مراد از «انسان انقلابی». ۵- دلیل کوتاهی پاچه‌ی «پاتول».

و پیش از پرداختن به جواب سؤال‌ها، یادآوری کنم که: گاهی، درباره‌ی بعضی از شروط قبول هر «روایت» از هر گذشته‌ی دور یا نزدیک، پیش از ارزیابی «لفظ» یا «سند»، بحث‌های شفاهی داشته‌ام. به این جهت، اکنون به بیان اجمالی و عنوان‌وار آن شروط، اکتفا می‌کنم:

---

۱- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۶۰

یک- معرفت مقدور به افکار و اخلاق و همه‌ی احوال و روش منسوب‌الیه (حضرت رسول -ص- یا غیر ایشان). دو- آشنائی مقدور نسبت به شرایط و احوال محلّ مربوط به روایت. سه- «علم به قرآن» در حدّ مقدور هر زمان. و چهار- علم به موازین و اصول اسلامی در موضوعات مورد عنایت دین، خصوصاً اسلام، و به خصوص در زمینه‌ی مسائل روایت.<sup>۱</sup> اگر روایتی، با این چهار شرط، نمره‌ی قبولی گرفت، آنگاه، نوبت تحقیق درباره‌ی «لفظ» می‌رسد (: ارزیابی درجه‌ی فصاحت و بلاغت و سبک). و بعد از این همه است که باید به ارزیابی «سند» پرداخت. اگر روایتی، در مرحله‌ی اوّل یا دوّم، مردود شد، دیگر پرداختن به مرحله‌ی بعد، لازم نیست.<sup>۲</sup> و اکنون جواب سؤال‌ها:

۱- ادله‌ی فتوای اوّل: یکی از اصول مهمّ اسلامی، «چگونگی وضع مرتکبان معصیت در آخرت» است؛ که بطور خلاصه و دسته‌بندی کلی، گناه کرده‌ها، پنج دسته‌اند.

دسته‌ی اوّل: کسانی که با «توبه‌ی مقبول»، گناهشان، آمرزیده شده؛ با این دو توضیح: یک- مورد مغفرت، همان است که «توبه» شاملش شده، از «کفر و شرک» (با صور گوناگون آن مانند: افترا در دین، و قتل مؤمن «به خاطر ایمانش»[: اصل علّت بودن مأخذ در تعلق حکم به مشتق]، و تکذیب دین و غیره) تا مادون آن. پس، اگر مؤمنی، از گناهی پست مانند «غیبت»، توبه کرد، با این توبه، تنها همین گنااهش بخشیده می‌شود (هر چند: توبه‌ی درست از یک گناه - که معنی درست بودن توبه را می‌داند - زمینه ساز می‌شود برای مغفرت سایر گناهان هم، به واسطه‌ی «پاکیزگی» که رغبت تائب را به تقوی، و بیزاریش را از پستی‌ها، تحریک می‌کند). دو- «حقّ النَّاس»، اعمّ از تعهدات و تجاوزها، با توبه، از بین نمی‌رود - در مورد این دسته - . (حقّ النَّاس، یعنی: حقّ اشخاص معین. «حقّ الله» یعنی: حقّ خود شخص بر خودش؛ و بالتبع: حقوق ناس بطور غیر معین بر او. اینجا، جای توضیح نیست. اگر احتیاج بود، سؤال کنید). اما گناه تجاوزها (: «ذنوب» سیئات به معنی خاص، نه حقوق ناشی از آن)،

۱- دو شرط اخیر، خاصّ روایات اسلامی است.

۲- ممکن است: روایتی در آزمایش با چهار شرط اول، قبول شود؛ ولی در مرحله‌ی دوّم، مردود. چنین روایتی، تنها از جهت «روائی» است که بی‌اعتبار می‌باشد.

بخشوده می‌گردد. [در اینجا، این نکته‌ی مهمّ را یادآوری می‌کنم: سابقاً تصوّر می‌کردم: در دنیای امروز، یک‌یکی «کافر» پیدا می‌شود. اما با کمی آشناتر شدن به قرآن، و به احوال بعضی که قبلاً سران عالم و عامد کفرشان می‌پنداشتم، به این واقعیت رسیده‌ام که: اکنون مانند اکثر ادوار تاریخ- ممکن است یک فرد کافر وجود نداشته باشد. زیرا به قول مرحوم شیخ محمد عبده - درجاتش در دار رحمت والاتر باد - : باید «دین» در صورتِ درست و کامل آن، عرضه گردد؛ آنگاه، مقابله‌گر با علم و عمد، کافر خواهد بود. و به نظر من، همراه چنان عرضه‌ای، وجود «شاهد» (نمونه‌ی عینی) دین هم لازم است تا عقل، به واسطه‌ی کامل بودن حجّت، بی‌تردید گردد (اما مقابله با «بعض الحقّ»، معصیت است، به تناسب درجات، نه کفر. و کم‌اند: مخلصانی که چنان دل در گرو حقّ داشته باشند؛ که هرگز رغبات خود را بر هیچ حقیّ ترجیح ندهند). به یاد آورید توضیحاتم را درباره‌ی عدم کفر ماتریالیست‌ها، و حتی احتمال عدم گناه بعضی، و حتی احتمال ثواب بعضی در برابر شکنجه‌ی افراد مکتب قرآن، به دلیل ناتمامی تبلیغ ما، و خود ما؛ و لذا: تمام نشدن یبّنه و حجّت عقلی برای مخالفان] دسته‌ی دوّم: کسانی که اساساً اهلیت مغفرت را ندارند. توضیح درباره‌ی این دسته، پس از اشاره به همه‌ی دسته‌ها می‌آید. دسته‌ی سوّم: کسانی که لیاقت برخوردار از آمرزش را - کم یا زیاد، و از بزرگترین (غیر شرک) تا کوچکترین - دارند. دسته‌ی چهارم: کسانی که علاوه‌ی مغفرت گناهان (: ذنوب)، تجاوزها (: سیئات به معنی خاص) شان هم، جبران می‌شود (: کفّاره داده می‌شود). دسته‌ی پنجم: خوبانی سرفراز و بشر دوستانی مال و جانباز و مبارزانی پاکباز، که به جای «مغفرت ذنوب» و «تکفیر سیئات»، گناه و تجاوزشان، به صورت بهترین کارهای نیک: (أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup>، به حساب می‌آید. هه‌زار خوزگم به‌وه وا ئه‌ونه رآسه<sup>۲</sup> خه تایشی گهر هه‌بی وه‌ک کاری خاسه. آنچه درباره‌ی غیر دسته‌ی اوّل گفتیم، مربوط است به: مطرح نبودن «توبه». توضیح کامل مطالب این بحث، خارج از کار اینجا است.

۱- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۲۱

۲- رآس: بهرام‌بری لار.

اما آن دسته‌ی دوم که لیاقت مغفرت را ندارند، تنها کسانی‌اند که عالماً و عامداً «شرک» ورزیده‌اند و؛ با «کفر» مرده‌اند. همین افرادند که مستحقّ «لعنت»‌اند، یعنی: محرومیت ابدی آخرت، از مغفرت و رحمت الهی. چهار دسته‌ی دیگر - : تائبان، یا هر یک از سه دسته‌ی بعد-، عموماً برخوردارند از رحمت مالک روز جزا، با درجاتی که اشاره شد، هر چند مرتکب مادون شرک هم شده باشند، حتی زنا، و حتی قتل نفس (مگر قتل مؤمن به خاطر ایمان؛ که این، صورتی است بسیار خشن از همان «شرک و کفر»؛ و بدون «توبه‌ی اسلام»، مغفور نخواهد شد). پس هیچ کدام از این‌ها، حتی زانی و قاتل، مستحقّ لعنت نیستند.

با این مجمل، متوجّه می‌شوید که: امکان ندارد: از طرف رسول خدا -ص- بر کسی غیر مشرک (با وصفی که گذشت)، لعنت شده باشد. و اگر روایتی، چنین باشد، به دلیل تعارض آشکار<sup>۱</sup> با اصل مسلم، «مسلم‌الوضع» است. آخر یارانم! در قرآن دقت و تدبّر کنید که: آن گناہانی را که واقعاً بزرگ‌اند و پر زیان برای فرد، و یا فرد و جامعه - رأساً -، با صراحت تمام و قاطعیت، و حتی - غالباً - بارها، تذکر داده. پس چگونه باور کرده‌اید از رحمت «غفور رحیم»، کسی را، از مغفرت و رحمت ابدی آخرت، محروم فرماید، به خاطر کاری که در قرآن، اصلاً نامی از آن نیامده؛ در حالیکه مرتکب قتل و زنا، با آن همه اهتمام قرآن به تحذیر از آن‌ها، قابل مغفرت و رحمت‌اند؟!<sup>۲</sup> آخر، چه شری بالاتر است از آن که: کسی را به «لعنت» گرفتار کنید؟! آیا ممکن است: قرآن، نسبت به چنان شری، ساکت بماند، در حالیکه: «ماکان الله لیضلّ قوماً...»<sup>۳</sup>، و در حالیکه: «نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیء»<sup>۴</sup>؟! (می‌دانید که: «شیء» در اینجا، به معنی همان «موضوعات مهمّ در دین» است، که قبلاً اشاره شده). در شرح این دلیل، به همین مختصر اکتفا می‌کنم.

۱- «تعارض آشکار» یعنی: عدم امکان جمع.

۲- و در حالیکه کثر طلا و نقره، با آنگونه مورد تهدید بودن در قرآن، به دلیل نیاز عادی زن به زینت، تا اندازه‌ای که عرفاً زینت باشد، آزاد شده است (معلوم است که: هر چه شخصیت، و تعهد، بالاتر باشد، زرق و برق، منفور می‌گردد).

۳- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۱۵

۴- سوره‌ی نحل آیه‌ی ۸۹

دلیل دیگر موضوع بودن روایات مورد استنادتان، «تعلیل حکم لعن است به تغییر خلق!» عزیزانم! چرا مطالب دین را، تا این اندازه، حقیر و بی‌ارزش می‌کنید؟ چرا در آیه‌ی شامل موضوع «تغییر خلق»، تدبّر نمی‌کنید؟ در آن آیه، شیطان، پس از تهدید پیرانش (: همان نصیب مفروض) به «إضلال» و «تمنیه» و «واداشتن به تبتیک» است که می‌گوید: وادارشان می‌کنم به «تغییر خلق». این تهدید در چنین مقامی، چگونه ممکن است: چنان اموری کوچک و غیر مذکور در قرآن را، شامل گردد؟ این تغییر خلق - که بالاترین تهدید شیطان است - همان شرّ اعظمی است که عامل اصلی و زیر بنائی همه‌ی بدبختیهای بشر است؛ و لذا، مطلقاً قابل بخشش نیست. یعنی: مخلوق را، در مقام خالق قرار دادن؛ و انسان بنده‌ی خدا را، بنده‌ی «هوی» یا هر «طاغوت» دیگر ساختن. یعنی: همان «شرک» موصوف. راستی، تفکّری که اینگونه اعمال حقیر را، مشمول بزرگترین خطر شیطان، یعنی: «تغییر خلق» پندارد، شبیه است به تصوّر همان شخص - خدا رحمتش فرماید - که گفت: «دبّیژم: کافر! له بوّ بهر سمیله کانت ناتاشی؟!»! آخر ارضای کینه‌ی شیطان، و انتقام کشیدنش از انسانی که وجودش، موجب گرفته شدن حاکمیت این قسمت معهود جهان ما از وی و سایرین گردید<sup>۱</sup>، این است که وادارش کند: مثلاً ابرو بگیرد؟! ای بی‌لیاقت، دشمن! بعلاوه، اگر قرار باشد: دستکاریهای گوناگون داخل و خارج جسم را، تغییر خلق مذکور بنامیم، صدها و هزاران، اعمال کوچک و بزرگ جراحی و غیره<sup>۲</sup> را، باید «اکبرالکبائر»، یعنی: بالاتر از «قتل» شماریم، تا آنها را مانند «شرک» موصوف، موجب لعن، یعنی: حرمان ابدی از رحمت پروردگار بدانیم! و اگر بخواهیم: با توسّل به احتمال «تخصیص»، این تصوّر باطل را توجیه کنیم، آن وقت «باقی در حکم»، یکی است و؛ مستثنی<sup>۱</sup>، هزاران! شنیدم: سطحی خشکه مقدّس در همین تهران، کسی را، از اصلاح و پر کردن دندان، ترسانده بود که: این، «تغییر در خلق» است. (!! بعدها همان مفتی سطحی، گرفتار عوارض گوناگون دندان می‌شود (شاید: با حکمت خاصّ الهی). فشار واقعیت، پرده‌ی تصوّر سطحیانه‌ی موجب فتوای نامشروعش را، می‌درد. پزشک، بعضی را، اصلاح یا پر می‌کند و؛

۱- معنی «خلافت انسان» را، به گونه‌ای که الآن می‌فهمم، برای بعضی‌تان گفته‌ام.

۲- و تغییرات مانند پیوند و اصلاح در نباتات، و همه‌ی تغییرات در موادّ و طبیعت و غیره.

بعضی را می‌کشد و، به جایش، دندان مصنوعی می‌گذارد! نه، عزیزانم! قضیه، برعکس است. یعنی: تمام اعمال از این دست، مشمول حکم «اباحه‌ی اصلی» اند مگر دلیلی بر خلاف اباحه‌ی بعضی، یافت شود.

پس، باز تأکید می‌کنم که: به کتاب و سنت، فتویٰ ندهید؛ و به روایات، استناد نکنید. و آلا ممکن است (همچنانکه قبلاً توضیح داده‌ام): دچار «افترا در دین» و خیانت به خدا و رسول خدا -ص- گردید. و اگر با «تقلید» - محض تقلید - به حکمی در یکی از کتب معتبر، فتویٰ دادید، لااقل، دقت کنید: آن حکم، با «راجح مذهب»، موافق باشد. اگر مقدور نشد، از این برادر ریش‌سفیدتان سؤال کنید. پیش از فتویٰ، این اقدام احتیاطی را بکنید. آنگاه، با درکی بازتر و تواناتر، قضیه را می‌فهمید و، فتویٰ می‌دهید (و تأکید می‌کنم که: هرگز «فتوای اجتهادی» ندهید).

۲- ادله‌ی فتوای دوم: یک- توضیحاتی را در دیدار پیش از رمضان، درباره‌ی توصیف «غیر مسلمانان» حتی «مشرکان معهود دوران وحی» به صفت «عدل»، شنیدید (تنها «کافران» اند که: به هیچ یک از اوصاف ناشی از «ایمان و تقوی» - با معانی مطلق -، موصوف نمی‌گردند. اگر دقت کنید، دلیل را می‌دانید). پس، ائصاف مسلمانانی ملتزم به مسلمات دین (هر چند در مسائل عمده‌ی کلامی و فقهی، مخالف ما هم باشد)، به وصف «عدل»، بدیهی است.<sup>۱</sup> و بنابراین، روایت وی درباره‌ی موضوعاتی موافق با موازین عامّ دین، و طبعاً در غیر مسائل خلافی اصلی، مقبول است، همچون شهادت وی. و روایت مربوط به نمازهای «استغفار» و «استرحام» با معنی شامل (نه تنها: طلب هدایت)، از پیروان مذهب جعفری است. و موضوع، از «مظانّ تهمت»، خارج است. دو- می‌دانید که: «تطوّع مطلق»، خارج از «حسنات منصوص»<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup> سه- دعا برای مرده و زنده، «عبادت» با مفهوم عامّ است؛ [برای بعضی، توضیح داده‌ام که: دعا

---

۱- در جایی مناسب، توضیح این مطلب، لازم است که، در قرآن، کلماتی مانند «مشرکین» و غیره، اگر «صارف» نباشد، دالّ بر معهودان زمان است. و نیز اطلاقاتی دیگر هست که درک مفهومشان، با علم وسیع به قرآن، مقدور است.

۲- از مسائل «دعاوی و بیّنات» خبر دارید.

۳- درباره‌ی عدم رعایت بعضی از قواعد، زیاد بحث کرده‌ام.

۴- و چنین نمازهایی را شامل می‌شود، حتی بدون ادله‌ی لفظی.

برای مرده، و قبول آن، و رسیدن خیرش، مشمول «وَأَثَرُهُمْ» است. پس، مخالف با «كُلُّ نَفْسٍ، بِمَا كَسَبَتْ، رَهِينَةٌ»<sup>۱</sup> نیست] و تقدیم «عبادت خاص» بر دعا، می‌تواند: اهلیت «داعی» را برای مقبول شدن دعایش، بیفزاید (همانگونه که در مورد «بدعت حسنه‌ی» فاتحه خواندن، شرح داده‌ام). چهار- از انواع دیگر نمازهای دعا، در فقه شافعی، و در روایات اهل سنت، بحث شده است. پس، اضافه بر دلیل اول دربارهی اصل قبول روایت، می‌بینیم که: موضوع روایت هم، با موازین مسلم اسلامی، از جهات متعدد، موافق است.

۳- ادله‌ی فتوای سوم: یک- روایتی در کتاب «المنهاج البدیع فی احادیث الشفیع» در بحث «اذان و اقامه» (اما می‌دانید که: حافظه‌ام، در حفظ و ضبط الفاظ و عبارات ضعیف است - به خلاف مطالب و مفاهیم، که الحمدلله بهتر است - . پس دربارهی الفاظ روایات، و حتی آیات، تحقیق فرمائید). دو- بعد از اذان، هنوز نماز اقامه نشده. لذا، عبارت المنهاج البدیع، مناسب حال است؛ به خلاف عبارت مشهور؛ که برای مقام بعد از اقامه، سازگار می‌باشد.

۴- بیان تفصیلی مراد از «انسان انقلابی» با معیارهای دینی، کاری است وقت‌گیر؛ و اکنون هم، چنین مطلبی، چندان مورد نیاز نیست (مانند شرایط دوران انقلاب). بنابراین، به بیانی اجمالی در قالب عباراتی مفهومی و بدون تطبیق با مصادیق، اکتفا می‌کنم: انسان انقلابی، در نظر دین، کسی است که: موضوعی را، با معیار رواج و کساد اجتماعی، و ردّ و قبول، ارزیابی نمی‌کند. در نظر انسان انقلابی، معیار «هكذا وجدنا اباونا»، دامی است تحقیرآمیز بر ذهن و قلب انسان. او، با داشتن یا نداشتن «پایگاه مردمی»، افکار و آداب و برنامه‌ها را، محک نمی‌زند. او، از وابستگی تقلیدی به هر نوع «من» و «ما»، آزاد است و؛ در برابر حق - هر چند از دشمن- تسلیم. او جهاد می‌کند برای نجات خلق از «إصر» و «أغلال» (: گرفتاری از درون، و از بیرون)، بعد از جهاد برای آزادی خود از درون، و همراه بی وقفه‌ی آن؛ هر چند مردمش، تحقیرش کنند و؛ دیوانه‌اش خوانند و؛ تهمت مکر یا خیانت و غیره‌اش زنند و، عذابش دهند (و جهاد، یعنی: تحمل دشواریها). او، از آنها است که: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»<sup>۲</sup>.

۱- سوره‌ی مدثر آیه‌ی ۳۸

۲- سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۴

زیرا می‌داند: تنها راه خداست، راه نجات همه‌ی بشر، بخصوص «هه‌ژاران»؛ و «مِنْهَا جَائِرٌ»<sup>۱</sup>. او ناگواریهای زندگی و فشار و سختیهای معیشت را نیز می‌پذیرد برای خود، بلکه مردمی از ناگواریها و سختیها، نجات یابند. او در آغاز کار، «غریب» است در وطن و زادگاه خود، و حتی خانه‌ی خود. و اگر هم همیشه غریب ماند، خسته نمی‌شود و؛ بار انداخته و سلاح افتاده، سفر با عظمتش را به پایان: به لحظه‌ی رسیدن به منزل پایانی - که ارزش همه‌ی گذشته، با ثبات تا این لحظه است و؛ اولین پاداش استقامت و سرفرازی در این لحظه - نمی‌رساند. او در راه مستقیم پر دردسرش، نه سست می‌گردد، که با تمایلی به راست یا چپ، آسایشی طلبد و، رفاهی جوید؛ و نه شتاب ناروا می‌گیرد، که بی‌وقت، از مرحله‌ای از چهار مرحله‌ی<sup>۲</sup> «جهاد بیرون»<sup>۳</sup> (یا: امر به معروف و نهی از منکر)، به مرحله‌ی بعد بجهد. سخن دل و زبان او در برابر تمام خطرها و دردسرها، «حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۴</sup> است و، «عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا» و «لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أَدْتُمُونَا»<sup>۵</sup>. سازگاری با آزار خود برای او هموار است و؛ سازش با فساد و، با گرفتاری و گمراهی خلق، دشوار. و شتاب و گلباران طیّ با شرفانه‌ی راه ضعیف فریب، در آن اولین لحظه‌ی مبارک انداختن بار جسم و در آوردن جامه‌ی سفری تن از قدّ و بالای جان، «بِأَيْتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...»<sup>۶</sup> است.

۵- برای یافتن دلیل کوتاهی پاچه‌ی «پانتول»، بحث مرحوم شیخ ابن حجر رض- را در جلد سوم تحفه - باب صلاة الخوف - فصل لباس - صفحه‌ی ۳۵ چاپ شروانی مطالعه فرمائید (راجع به بعضی مباحث دیگر همان فصل، ملاحظاتی هست که آشنایان با توضیحات گذشته درباره‌ی «عرفیات»، می‌توانند برای دیگران توضیح دهند. اگر نیاز بود، سؤال کنید).

۱- سوره‌ی نحل آیه‌ی ۹

۲- در جاهایی، چهار مرحله‌ی جهاد را توضیح داده‌ام. اما اکنون یادم نیست.

۳- «جهاد بیرون»، در کار «جهاد درون» هم، اثری قوی دارد. توضیح برای وقتی دیگر.

۴- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۳

۵- سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۱۲

۶- سوره‌ی فجر آیه‌ی ۲۷

---

---

و صلوات و سلام و رحمت برکات خدا بر پیشوای پویندگان راه دشوار و مستقیم رستگاری  
مظلومان و مستضعفان، شمشیرزن بر سر مستکبران و بوسه‌زن بر دست تحقیر شدگان زحمتکش،  
سرور شیران «ماقؤل»<sup>۱</sup> شکن و شتر یتیمان بی‌ناز و بی‌بهره، محبوب خدا و محبوب دل و جان  
خدا دوستان مال و جانباز راه نجات مادی و معنوی «هه‌ژاران»<sup>۱</sup>: محمد و بر آل و یاران  
مخلص و همه‌ی محبوبانش. وَجَعَلْنَا اللهُ جَمِيعاً وَ مَنْ اِلَيْنَا مِنْ خِيَارِ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِاِحْسَانٍ، وَاللَّاحِقِينَ بِهِمْ  
بِاِيْمَانٍ. آمِينَ. وَيَرْحَمُ اللهُ عَبْدًا قَالَ آمِينًا.

برادرتان: احمد

۷۰/۲/۲۳

---

۱- برای معادل کامل دو تعبیر «مستکبر و مستضعف»، کلمه‌هایی رسا در فارسی، سراغ ندارم، آنگونه که دو کلمه‌ی

«ماقؤل و هه‌ژار» در کردی هستند.